

بورو بود ولی نمی توانست شخصاً تصمیم بگیرد. او تنها مجری تصمیم بوروی سیاسی بود.^۱

مصاحبه کننده اصرار دارد که دبیر اولی کیانوری مربوط به شناخت حیدرعلی اوف، و از آن مهمتر به آشنایی و لطف بوریس پاناماریف (مسئول شعبه بین الملل کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی) نسبت به کیانوری و برکناری اسکندری می باشد. کیانوری پاسخ می دهد که علی اوف هیچ نقش کلیدی در این میان نداشت بلکه او فقط موافق پیشنهاد آنها بود و «این موضعگیری شخصاً به شعبه بین المللی حزب کمونیست اتحاد شوروی مربوط است»

با وجود این دخالت آشکار و بی شرمانه حزب کمونیست شوروی در امور حزب توده، کیانوری دوسطر بعد می گوید «حزب توده ایران حزب مستقلی بود» در حالی که این نشان می دهد حزب توده اصلاً حزب نبود، آلتی در دست نهادهای شوروی بود. از این مسخره تر، توجیه و عذر بدتر از گناه کیانوری است. او با وجود آن دخالت و قیخانه حزب کمونیست شوروی می گوید «شیوه برخورد یک حزب بزرگ برادر با یک حزب کوچک در شرایط بحرانی که خطر جدی برای حزب برادر کوچک وجود داشته باشد، تنها در میان احزاب کمونیست نیست» و آن را با رهنمود دادن سیاسی در بقیه جاها و سایر موارد قیاس می کند و بدین وسیله می خواهد از قبح آن روابط خادم و مخدومی بکاهد. از این هم توجیه ناپذیرتر نقش دانشیان است. می گوید «ماموریت حیدرعلی اوف فقط این بود که این تصمیم [برکناری اسکندری و انتصاب دبیر اولی کیانوری] را به دانشیان و به وسیله او به فرقوی هایی که در پلنوم شرکت داشتند انتقال بدهد»^۲ کیانوری به کلی فراموش کرده که در همین مورد در دو صفحه قبل چه گفته است. او در صفحه ۴۹۶ اظهار داشته بود «هنگامی که دانشیان این پیشنهاد [دبیر اولی کیانوری] را کرد، من فهمیدم که این نظر خودش است و می خواهد در کار من اشکال تراشی کند» بالاخره خود کیانوری آیا فهمید که ماموریت دانشیان ابلاغ دستور علی اوف به

۱- کیانوری، خاطرات، صص ۴۹۷ و ۴۹۸، تأکید افزوده شده است

۲- همان، ص ۴۹۸، همه تأکیدها از نگارنده است

فرقوی‌ها بود یا اشکال‌تراشی در کار او، و منظورش صعود کیانوری بود یا سقوط او؟! اما بین این همه خفت، نکتهٔ بامزه اینجاست که کیانوری پس از سال‌ها توطئه و دسیسه و بدگویی نسبت به این و آن برای ارتقای مقام خود و دیدن رویاهای دبیر اولی و «شاگرد اول شدن» ادعا می‌کند وقتی غلام یحیی دانشیان پیشنهاد دبیر اولی او را نمود (آورد؟! گفته «من آرام به او گفتم: من آماده نیستم که با پذیرش چنین پیشنهادی، که در اساسنامه هم وجود ندارد، مسئولیت دبیر اولی را بپذیرم»!!

۴۶۵- هشدار برژنف

در همین صفحات کیانوری با افتخار و غرور می‌گوید «برژنف به امریکا هشدار داد که اتحاد شوروی مداخلهٔ نظامی در ایران را تحمل نخواهد کرد» در صحت این پیام به همین صورت، قویاً تردید است. مصاحبه‌کننده هم به درستی می‌گوید «البته برژنف گفته بود ما نمی‌توانیم به آیت‌الله خمینی کمک کنیم» و کیانوری تکرار می‌کند «بله! گفته بود ما نمی‌توانیم کمک کنیم. ولی به امریکا هم هشدار داده بود به هیچ وجه حق دخالت در امور ایران را ندارد»^۱ در این تکرار که کیانوری کمی جا می‌زند، معنای دو عبارت او یکی نیست و معلوم نمی‌شود که بالاخره برژنف هشدار یا اولتیماتوم داده یا درخواست و التماس کرده بود! این طور پس زمینهٔ مدّاحی از یک پیغام فرضی برژنف بسیار زشت است. گذشته از اینها، اگر برژنف کمکی نمی‌توانست بکند، پس چگونه تهدید خود را عملی می‌کرد؟ مگر اینکه باور کنیم اگر برژنف حرفی زده بود، یک توپ توخالی بیش نبود. در واقع شوروی با آن میزان تأخیر طولانی و توجیه ناپذیر در ارزیابی درست انقلاب ایران، محض خالی نبودن عریضه می‌خواست پس از به حقیقت پیوستن انقلاب اظهار وجودی کرده و حرفی زده باشد؛ تازه در صورت واقعیت، پشت آن هیچ عملی جدی وجود نداشت. کیانوری این (بلوف؟) را هم به حساب فشار و قدرت حیدرعلی‌اوف در پولیت بورو می‌گذارد.

۴۶۶- پلنوم شانزدهم

کیانوری به شرح و بسط، و تاریخ و محل برگزاری پلنوم شانزدهم حزب می‌پردازد و با قید جزئیات آن و نقل قسمت‌هایی از گزارش هیئت اجرائیه که توسط خودش تهیه و ارائه شده بود، ماجرای این پلنوم را در بیش از چهار صفحه توضیح می‌دهد. قبلاً گفته بودیم که یکی از کادرهای سابق حزب توده، در یکی از جزوات هفتگانه خود، با دقت و وسواس عجیبی نوشته که پلنوم شانزدهم کمیته مرکزی حزب توده «فقط روی کاغذ تشکیل شد» به همین کادر سابق می‌افزاید که «اسناد آن به تمامی تنظیم شده یک نفر است. تصادفی نیست که متن گزارش هیئت اجرائیه حزب به پلنوم شانزدهم به شکلی باورنکردنی با انشای پیشنهاد پلنوم برای تشکیل جبهه متحد خلق و با انشای نامه سرگشاده مندرج در ضمیمه مردم شماره ۲۱ و بالحن همه پرسش و پاسخ‌ها، یکی در آمده است»^۱ و پرسش و پاسخ‌ها که هم معلوم است که کار کیست.

نویسنده جزوه‌های مذکور می‌گوید «برای همیشه در تاریخ احزاب کمونیست و کارگری، پلنوم شانزدهم حزب توده ایران به افتخار اسرارآمیزترین و مجهول‌ترین پلنوم‌های برگزار شده در جهان ثبت خواهد شد»^۲ بالاخره پس از محاسباتی به این نتیجه می‌رسد که «معلوم می‌شود از شروع گزارش نویسی هیئت اجرائیه، تا دعوت و برگزاری کامل جلسات پلنوم در اروپا، صدور قطعنامه‌ها و اسناد دیگر و ارسال آن به ایران و رسیدن آن به دست حروفچین چاپخانه، فقط چهار روز وقت صرف شده است!!!»^۳ ثمره اولین لحظات رهبری کیانوری این است که برخلاف ادعاهای قبلی او مبنی بر مخالفت‌های اسکندری با جنبش مذهبیون و موافقت خود با آنها، طبق گزارش خبرگزاری فرانسه از پاریس «کمیته مرکزی حزب توده ایران از اقدامات برخی گروه‌های مذهبی در ایران که می‌کوشند جلوی تبلیغات گروه‌های دموکراتیک دیگر را بگیرند

۱- ناریا، آیا حزب توده ایران حزب تراز نوین طبقه کارگر ایران می‌تواند باشد؟ سومین خطاب...، آذرماه

۱۳۵۹، ص ۸۷

۲- منبع پیشین، ص ۷۳

۳- همان، ص ۷۸

انتقاد کرد... در اعلامیه همچنین گفته می‌شود که در کنار رفتار ضد دموکراتیک برخی محافل مذهبی، بعضی رزمندگان چپی خونسردی خود را از دست داده، روش‌های افراطی به کار می‌برند... در جریان جلسه سه روز اخیر شورای اجرایی کمیته مرکزی ایرج اسکندری از دبیر کلی حزب برکنار و کیانوری به جایش انتخاب شده است»^۱

کیانوری در اهمیت این تغییر رهبری یعنی انتصاب خود به جای اسکندری می‌گوید «مواضع جدید ما در مطبوعات انعکاس یافت و در محافل غربی تا بدان حد مهم تلقی شد که مجله معتبر نیوزویک مصاحبه‌ای با من انجام داد»^۲ اولاً به جای کیانوری هر کس دیگری دبیر اول می‌شد، این‌گونه مصاحبه‌های ژورنالیستی برای جلب نظر خواننده انجام می‌شد. ثانیاً چون مصاحبه مذکور با کیانوری انجام گرفته، مجله نیوزویک «معتبر» می‌شود. ولی اگر نمودباله یکی از مخالفین مصاحبه‌ای با این مجله می‌کرد، هم خودش عامل پست امپریالیسم بود و هم مجله نیوزویک آلتی در دست سازمان‌های جاسوسی امپریالیسم به حساب می‌آمد.

کیانوری هم تاریخ تشکیل پلنوم شانزدهم و هم تاریخ نشر اولین شماره روزنامه مردم را تنها به قید ماه و سال، اسفند ۱۳۵۷، نوشته و از ذکر روز تشکیل اولی و روز انتشار دومی طفره رفته است. روز انتشار اولین شماره علنی مردم در بعد از انقلاب طبق اعلام ناریا ۲۳ اسفند ۱۳۵۷ است^۳ ولی روز تشکیل پلنوم شانزدهم را ما هم هرچه جستجو کردیم نیافتیم و گمان نمی‌کنیم خود کیانوری نیز دقیقاً آن را بداند!

۴۶۷- عوامل اطلاعات و امنیت شوروی

مجدداً می‌رسیم به بحث در اطراف مطالبی که ولادیمیر کوزیچکین در خاطرات خود از کیانوری نوشته است. کیانوری «ادعاهای کوزیچکین [را] کذب محض و مزخرف» می‌داند، بدون اینکه کمترین سند یا حرف منطقی برای رد اظهارات

۱- کیهان، شماره ۱۰۶۲۳، مورخ ۸ بهمن ۱۳۵۷، نقل از همان منبع، ص ۷۱

۲- کیانوری، خاطرات، ص ۵۰۲

۳- ناریا، سومین خطاب، صص ۷۳ و ۷۸

کوزیچکین ارائه دهد. تکذیب خشک و خالی به هیچ وجه کافی نیست. اگر کوزیچکین در مورد پول گرفتن کیانوری دروغ گفته باشد، دلیلی ندارد که درباره «دوره کارآموزی ویژه کیانوری»^۱ در شعبه بین الملل کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی- آن هم در دیماه ۱۳۵۷ که خوردند مسئولیت‌های جدید کیانوری است- نیز «مزخرف» گفته باشد. آخر کوزیچکین چه خصومت شخصی با کیانوری داشته و از این «کذب محض و مزخرف» گویی چه نفعی عایدش می‌شده است؟

کیانوری از دروغ گفتن فرضی کوزیچکین به نفع درستی کل خاطرات خود استفاده می‌کند و بایک تیر چند نشان می‌زند: «امیدوارم صورت مذاکرات پاناماریف با نمایندگان احزاب کمونیست جهان توسط آقای یلتسین و اربابان انگلیسی‌اش روشن شود»^۲ اگر در یک مورد ثابت شود که کوزیچکین در یکی از اظهاراتش نسبت به کیانوری دروغ گفته است دلیلی بر صحت تمام گفته‌های کیانوری در خاطراتش نیست، و دیدیم که کمتر مورد درستی در این خاطرات وجود دارد.

بالاخره مصاحبه کننده در پایان این مبحث راجع به یکی از آخرین سفرهای کیانوری در بعد از انقلاب به مسکو می‌پرسد «شما در این سفر با حیدرعلی اوف و ژنرال دولین نیز ملاقات کردید؟» کیانوری جواب می‌دهد «در این سفر با علی اوف ملاقات نداشتم» یعنی با ژنرال دولین ملاقات داشته است. کیانوری چه احتیاجی داشت که بعد از انقلاب با یکی از عوامل مهم امنیت ارتش شوروی دیدار کند؟ مگر آنکه بپذیریم برای اخذ دستورات اطلاعاتی، از جمله (و به ویژه) موضوع جاسوسی در اطراف هواپیمای جنگی اف-۱۴ بوده است.

۴۶۸- راز انتصاب آخرین دبیر اول

کیانوری در ۱۹ صفحه، ضمن تجلیل‌های پایان‌ناپذیر از یکی از نردبان‌های ترقی خود آقای حیدرعلی اوف، تلاش عجیبی کرده تا اولاً حقانیت راه و مظلومیت خود را

۱- کیانوری، خاطرات، ص ۵۰۶

۲- همان منبع، ص ۵۰۷

ثابت کند و ثانیاً همه رقبا را بر زمین فروکوبد. هر چند او در اولی موفقیتی به دست نیاورد. ولی در دومی به نظر می‌رسد که کاملاً موفق بوده است. اما نگارنده از خوانندگان گرامی اجازه می‌خواهد در پایان این فصل، جای هرگونه جوابگویی بیشتر به چند مبحث اخیر، ترجیحاً از نوشته‌های شورانگیز بابک امیرخسروی در این موارد استفاده کند. او خود روزگاری از رهبران برجسته حزب توده بود و به خوبی با روحیات کیانوری و زیر و بم‌های آن حزب شناخت دارد. البته خوانندگان درد آشنا از نقد و نظر امیرخسروی اطلاع دارند ولی بدنیست به این بهانه یک بار دیگر بخش‌هایی از آن را مرور فرمایند، و اگر نقل قول مفصل است، می‌بخشند. در انتهای بخش پایانی این دفتر باز هم به جواب‌های امیرخسروی می‌رسیم:

محال بود بدون دخالت خشن شوروی در آستانه انقلاب بهمن، با وجود چهره‌های سیاسی برجسته‌ای مانند ایرج اسکندری دبیر اول حزب و مخالفان مهم دیگر، فردی با ویژگی‌های کیانوری به دبیر اولی حزب توده ایران دست یابد. اگر پلنوم ۱۶ در موعد مقرر، یعنی یکی دو ماه زودتر تشکیل می‌شد، کیانوری از گود خارج شده بود. خود کیانوری در خاطراتش اشاره‌گذاری دارد (صفحه ۴۹۰) [منظور، خطاب مهدی کیهان به کیانوری است: در پلنوم آینده نشانت خواهیم داد]... مسلم آن است که مقامات حزب کمونیست آلمان دموکراتیک به اسکندری فشار می‌آورند تا از اختیارات دبیر اولی خود برای کنار گذاشتن کیانوری استفاده کند، اما او زیر بار نمی‌رفت. یادآوری این نکته در شناخت کیانوری ضرورت دارد که وی در رهبری حزب به عنوان یک فرد ماجراجو، بلانکیست (توطئه‌گر)، دیکتاتور منش، خشن، تک‌رو، ناسازگار با جمع، انگشت‌نما بود. در پلنوم چهارم... قاطبه کادرها... با تصمیم کمیته مرکزی در خودداری از سپردن کارهای تشکیلاتی به او، درست به خاطر همین نقطه ضعف‌ها مخالفتی نداشتند. کیانوری در خاطرات خود علت کوتاه کردن دست وی از کارهای تشکیلاتی را پنهان می‌کند...

تازه در می‌یابیم که ایشان از سال‌ها پیش از انقلاب، لااقل از زمانی که ژنرال دولین برای کسب اطلاعات جاسوسی پیرامون مشخصات هواپیمای اف ۱۴ به او ماموریت می‌دهد (صفحه ۵۴۴) او مشتاقانه می‌پذیرد... به گواهی «خاطرات» این رابطه‌ها و ماموریت‌ها قبلاً نیز وجود داشته‌اند. بعد نیز در ایران، کیانوری یک دستگاه نسبتاً عریض و طویل جاسوسی به راه انداخت که در تاریخ حزب بی‌سابقه بود. وی حتی در این اعتراف به گناه صادق نیست. زیرا طرف او حزب کمونیست اتحاد شوروی نبود، ژنرال دولین‌ها افسران امنیتی ارتش شوروی و کا.گ.ب. بودند... به همین علت در آستانه انقلاب به هر ترفندی دست زدند تا کیانوری را براریکه قدرت بنشانند. کیانوری می‌گوید «نیروی که از من حمایت می‌کرد، کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی بود که طی سال‌های کناره‌گیری من... به اشتباهات بزرگ رادمنش و عدم لیاقت اسکندری معتقد شده بود»... حقیقت آن است که علت انتصاب کیانوری نه اشتباهات رادمنش بود و نه عدم لیاقت اسکندری، دکتر رادمنش «تشکیلاتچی» به آن معنا که در احزاب لنینیستی زیرزمینی متداول است نبود... «عیب» رادمنش آن بود که با وجود اعتقاد راسخ به اتحاد شوروی که تا پایان عمر بدان وفادار ماند، فردی میهن‌دوست و انسانی شریف بود. اسکندری نیز «آپاراتچیک» نبود...

کیانوری رویدادها را مخدوش می‌کند و به صورت کاریکاتور درمی‌آورد تا مسئولیت واقعی شوروی و کامبخش را در ادامه این وضع نابسامان و بدبختی‌هایی که بر سر حزب توده آمد، پوشیده بدارد و از خودش قهرمان بسازد... شوروی‌ها نیازهای اطلاعاتی و جاسوسی خود را، در حدی که از یک حزب کوچک مهاجرنشین بر می‌آمد، همان‌گونه که کیانوری در خاطراتش شرح می‌دهد، مستقیماً به وی ارجاع می‌دادند. اما در آستانه انقلاب بهمن که بازگشت حزب توده به کشور به واقعیت

تبدیل می‌شد، دستگاه روبه فساد شوروی به فرد کاملاً مورد اعتماد و فرمانبر و درعین حال کاردان احتیاج داشت تا در راس حزب قرار بگیرد و سیاست و منافع و نیازهای وی را بی‌کم و کاست دنبال کند.

کیانوری برای چنین مأموریت و مسئولیتی مناسب‌ترین فرد بود و «حمایت کنندگان» کیانوری از مدتی پیش، روی او سرمایه گذاری کرده بودند. سیاست گذاران شوروی با تأخیر بسیار، تقریباً از آبان ۱۳۵۷ متوجه شدند که شاه رفتنی است... این تحلیل ساده انگارانه حاکم بود که هر جریان ضد امریکائی و «ضدامپریالیستی» به ناچار در اردوی شوروی و مدار آن قرار خواهد گرفت. کیانوری نیز با حرکت از این «تئوری» مبلغ مشی «پشتیبانی همه جانبه از خط امام خمینی در جنبش» شد (صفحه ۴۹۴) حال آنکه اسکندری تحلیل خود را داشت... بدین سان مقامات شوروی با شتاب و زیر پا گذاشتن همه موازین اخلاقی و حتی اساسنامه حزب توده ایران، با کارگردانی یک مهره سرسپرده دیگر (غلام یحیی) ترتیبات برانداختن اسکندری و دیراولی کیانوری را فراهم کردند... به جرئت می‌توان گفت که در تاریخ حزب توده ایران، هرگز دخالت شوروی در امور تشکیلاتی آن تا این حد خشن و گستاخانه نبود. این است علت واقعی روی کار آمدن کیانوری. حقیقت آن است که رادمش و اسکندری با همه احترام و اعتقادی که به شوروی داشتند، هرگز به این ننگ تن در نمی‌دادند که برای دستگاه‌های امنیتی و نظامی شوروی جاسوسی کنند و سازمان مخفی و نظامی حزب را به شبکه جاسوسی مبدل سازند...

کیانوری هنوز افتخارش آن است که آپاراتچیک‌های حزب کمونیست شوروی حامیان او بوده و او را بر رادمش و اسکندری ترجیح داده‌اند! انتظار حداقل ما این بود که کیانوری، اگر هم خود را شایسته‌تر از دیگران می‌داند، لااقل در خاطرات خود... این اصل را می‌پذیرفت که وی می‌بایست مشروعیت خود را از حزب توده باز می‌یافت نه [از]

حزب کمونیست شوروی و حامیان کا.گ.ب. خویش.^۱

با وجود کلامی زیبا و اطلاعاتی که امیرخسروی ارائه می‌دهد، نظریات مانسبت به افراد، باتمام دیدگاه‌های او یکی نیست (و طبیعی است که یکی هم نباشد) هر چند رادمش و اسکندری از نظر ویژگی‌های فردی و اجتماعی و حزبی و غیره به هیچ وجه با کیانوری قابل قیاس نیستند ولی باید گفت آنها نیز آگاهانه در این راه قدم گذاشتند و کیانوری سال‌ها اعمال جاسوسی را از کنار گوش آنها به نفع شوروی می‌گذارند؛ بدون اینکه با واکنش جدی و قطعی آنان رو به رو گردد. و اگر سنبه روس‌ها را خیلی پرزور می‌دیدند، باید از مدت‌ها قبل کنار می‌کشیدند... غیر از این توضیح، روانیست یک کلمه دیگر بر گفته‌های امیرخسروی افزود.

۱- بابک امیرخسروی «نقدی بر خاطرات آقای کیانوری» اطلاعات ضمیمه، پنجشنبه ۳۱ تیر و شنبه ۲ مرداد ۱۳۷۲، کلیه تأکیدها از نگارنده است

www.KetabFarsi.com

بخش هفتم

بازگشت به ایران ۱۳۵۸-۱۳۶۱

(فاطرات، صفحات ۵۰۹ - ۵۶۳)

www.KetabFarsi.com

فصل اول

تصفیه حساب شخصی با آخرین همکاران، حزبی،

مدخل

در آخرین بخش از خاطرات، ضمن تشریح کار و فعالیت حزبی بعد از انقلاب، مصاحبه کننده و کیانوری فرصتی پیدا می کنند تا راجع به بعضی شخصیت های مطرح در رهبری جدید و کادرها قضاوت و بحث های نه چندان تازه ای را به میان بکشند که از جانب کیانوری در حکم آخرین تصفیه حساب هاست. ما در فصل اول این بخش به اهم این اظهار نظر ها اشاراتی می نمایم.

۴۶۹- یک مصاحبه معمولی با نتایج جنجالی

چون کیانوری تکرار کرده است، ناچار ما هم جواب می گوئیم: در سال ۱۳۵۸ اسکندری مصاحبه مفصلی با مجله تهران مصور^۱ می نماید که تقریباً به صورتی ملایم و با ملاحظه ای انتقادات کم رنگی نسبت به مسائل وابستگی حزب، باند بازی، اختلافات درونی و اشتباهات رهبری حزب در گذشته و حال کرده است. حرف های اسکندری در

این مصاحبه با تاجیک رسمی حزب توده در قبال انقلاب هماهنگ نیست. حزب توده مانند همه کمونیست‌ها نسبت به دموکراسی بی‌اعتقاد است و برای پیشرفت و توسعه اقتصادی، استبداد را لازم می‌شمارد و مخصوصاً به دموکراسی‌های غربی با دید نامساعدی می‌نگرد. اسکندری در مقابل این اعتقاد کلاسیک نیز می‌ایستد و حاکمیت مردم و مبارزات ضد استعماری را دو روی یک سکه می‌داند.

اما این مصاحبه، هنگامی که تهران مصور سعی می‌کند اسکندری را رو در روی کیانوری قرار دهد، رهبری مسلط حزب توده یعنی باند کیانوری را به حالت انفجاری در می‌آورد. نتیجه اینکه، بعد از انتشار قسمت اول مصاحبه، اسکندری را محاصره و عاصی می‌کنند و بنا به توضیحات بعدی تهران مصور «پس از یک جلسه محاکمه گونه حزبی پر جوش و خروش، آنچنان اسکندری را به جان آورده‌اند که او به هر آن کس که می‌توانست متوسل شد که قسمت دوم مصاحبه‌اش چاپ نشود»^۱ معلوم می‌شود که کیانوری او را کلافه کرده است. ولی تهران مصوری‌ها اطمینان داشتند که این کار خود اسکندری نیست.^۲ توده‌ای‌ها می‌گویند اسکندری گفته که این مصاحبه را تحریف کرده‌اند. در این میان روزنامه مردم علمداری می‌کند و به پای تهران مصور می‌پیچد. تهران مصور هم جواب متقابل می‌دهد و جنگ مغلوبه می‌شود.

به ادعای تهران مصور «ناچار» این مجله بقیه مصاحبه اسکندری را که از نوار پیاده نکرده بود، پیاده و چاپ می‌کند. اما قبل از اینکه آخرین حرف‌های اسکندری منتشر شود، حزب توده نگران و دستپاچه و اکنش نشان می‌دهد و هیئت سیاسی کمیته مرکزی قطعنامه صادر می‌کند. روزنامه مردم در چهارم تیرماه مصاحبه‌ای با «رفیق ایرج اسکندری» ترتیب می‌دهد که مصاحبه او با تهران مصور را خنثی کند. سئوالات همه اطراف وابستگی، اختلافات، فراقسیونیسیم، توقع شوروی در امتیاز نفت شمال، روش حزب توده در زمان ملی شدن نفت و خلاصه هر آن چیزی است که حزب توده را یک حزب آبرومند، با سابقه‌ای درخشان، و تهران مصور را بی‌آبرو نشان دهد.

۱- تهران مصور، شماره ۲۴، مورخ ۱۵ تیر ۱۳۵۸

۲- همانجا

ظرف ۱۰ روز حلقه محاصره کیانوری و شرکا به دور اسکندری آنچنان تنگ می‌شود که به کلی عقب‌گرد می‌کند و اظهارات خود با تهران مصور را یکی پس از دیگری، در مصاحبه با روزنامه مردم پس می‌گیرد. تکذیبی که دیگر بی‌فایده است و تیر از چله کمان رها شده.

رفتار کیانوری پس از مصاحبه اسکندری بسیار خشن، بی‌رحمانه و غضب‌آلود است بطوری که مصاحبه تسلیم طلبانه اسکندری با مردم هم افاقه نمی‌کند و کیانوری را از آتش خشم و انتقام دور نگاه نمی‌دارد. حتی می‌خواستند اسکندری را موقع ورود به ساختمان حزب راه‌دهند و ترتیبی داده بودند که اسکندری را در یک موقع مناسب بگیرند و کتک بزنند و با «اهانت» بیرون بیندازند. کیانوری در خاطرات خود به این موارد اشارات صریحی در صفحه ۵۱۴ کرده است. او ضمن نشان دادن موقعیت بسیار بد و باریک اسکندری می‌خواهد نهایت رأفت خود را هم به نمایش بگذارد و مدعی است که نهایت کوشش خود را به کار گرفته بود تا از هیجان کادرهای عصبانی تهران و شهرستان‌ها بکاهد؛ «من هر چه آنها را نصیحت می‌کردم فایده‌ای نداشت. من دیدم که چاره‌ای نیست و با این وضع دیگر اسکندری نمی‌تواند در تهران بماند» در حالی که خود او بیش از همه مایل بود اسکندری را به کلی از گود خارج سازد. حتی در آن زمان شایعه‌ای بر سر زبان‌ها افتاده بود که «کیانوری می‌خواهد با دست‌های خودش اسکندری را خفه کند» ما اکنون قادر نیستیم صحت یا سقم این شایعه را تکذیب کنیم. خلاصه اسکندری از ترس انتقامجویی رهبری حاکم در حزب توده و از وحشت دسیسه‌چینی‌های کیانوری فرار کرد و جانش را به در برد. اگر کیانوری می‌گفت «من هر چه کادرهای عصبانی را [تحریک] می‌کردم» که اسکندری را کتک بزنند و «فایده‌ای نداشت»، به واقعیت خیلی نزدیکتر بود.

۴۷۰- قصاص این افتضاح بزرگ!

اینک ببینیم کیانوری در خاطرات خود چگونه از اسکندری انتقام می‌گیرد و برای اینکه ثابت کند مصاحبه او با تهران مصور «افتضاح بزرگ» بوده، چطور طرف‌های

خود را به لجن می کشد:

بالاخره کار او به افتضاح بزرگ یعنی مصاحبه با تهران مصور- منفورترین و مبتذل ترین مجله ضد انقلابی- کشید. همه می دانند و بیش از همه خود اسکندری می دانست که تهران مصوریکی از فاسدترین نشریات وابسته به انگلیس و آمریکا [و شدیداً ضد شوروی] بود... در دوران شاه نیز تهران مصور فاسدترین نشریه مدافع دربار بود.

اولاً- تهران مصور هر چه بود بدتر از سایر هفتگی های آن زمان و دوران شاه (از قبیل اطلاعات بانوان، زن روز، اطلاعات هفتگی، جوانان امروز، اطلاعات دختران و پسران، این هفته و غیره) نبود. ثانیاً- لابد به همین دلائل بود که احمد دهقان مدیر تهران مصور را کشتند.

بعد، نشانی سرراست تر بانی مصاحبه را می دهد و مقصر را معرفی می کند که آهای! یک ضد انقلابی را کشف کرده است و چگونگی حالت اسکندری را در موقع مصاحبه تشریح می کند. به این مکالمه در صفحه ۵۱۳ توجه کنیم:

کیانوری: در سال ۱۳۵۸ سر دبیر تهران مصور تهران توانسته بود به طریقی با اسکندری در حال نیمه مستی مصاحبه کند (از شیوه صحبت کردن اسکندری در مصاحبه معلوم بود که نیمه مست است)
مصاحبه کننده: از چه طریقی؟

کیانوری: اطلاعی ندارم. ولی پیرامون اسکندری همیشه افراد مشکوک بودند.

ملاحظه می شود که از آن «طریق، اطلاعی» ندارد ولی دلیل قاطع او بر حالت نیمه مستی اسکندری این است که «پیرامون او همیشه افراد مشکوک بودند!» مسلماً از نظر کیانوری اگر اسکندری نیمه مست هم نبود، عیب های دیگری در آن لحظه پیدا می کرد، مثلاً خُل بود، دیوانه شده بود و یا مریض بود... اما این «افراد مشکوک» عبارت بودند از یک نفر تا قبل از انقلاب یعنی شهناز اعلامی، و یک نفر دیگر بعد از انقلاب در ایران یعنی دخترش که از زن دیگری داشت و آن زن را «شاید در جوانی مثلاً صیغه ای گرفته

بود» هیچ وقت هم این دو فرد با هم در پیرامون اسکندری نبوده‌اند که بشوند «افراد»... او انواع عیوب را در اسکندری کشف می‌کند و اگر این اتهامات نگرفت و نجسبید، سراغ زن «دیگرش» می‌رود که «صیغه‌ای» بوده و در عین حال نمی‌گوید این زن، زن اول یا چندمش بوده تا او را صریحاً به داشتن روابط با زنان متعدد متهم کرده باشد، چون نشانه قابل قبولی در دست ندارد. اگر این هم نگرفت، دختر اسکندری که هست: «این دختر در ایران زندگی مرفهی داشت و منشی مخصوص یکی از وزارتخانه‌ها بود» ولی ظاهراً نمی‌داند که هیچ وزارتخانه‌ای «منشی مخصوص» نداشت، ولی وزیر داشت. و تازه نمی‌گوید کدام وزارتخانه؟ این دختر که در خاطرات کیانوری فاقد اسم کوچک است ساواکی از آب درمی‌آید و بنابراین در خانه ایرج زندگی می‌کرد. هر چه «به ایرج تذکر دادیم و گفتیم این خانم دارای این سوابق است، او گفت نه، من پدرش هستم و به او اطمینان دارم» او هیچ نشانه‌ای از این خانم جز اینکه دختر اسکندری بود، نمی‌دهد و بدین وسیله راه تحقیق بر ساواکی بودنش بسته می‌شود.

کیانوری برای اینکه هر چه بیشتر از وزن اسکندری کم کند و به اصطلاح حکم قصاص جاری سازد، مصاحبه‌کننده با او را نیز تحقیر می‌کند و وی را در عالم روزنامه‌نگاری با ابوالحسن عمیدی نوری مقایسه می‌نماید و می‌گوید عمیدی نوری هم «مدافع شاه بود ولی برای خودش شخصیتی داشت»!

۴۷۱- آیا ایرج زار زاز گریه کرد؟

کیانوری می‌گوید «دوستان ما» شدیداً انتقاد کردند که بعد از مصاحبه اسکندری با تهران مصور «چرا ایرج را از حزب اخراج نکردیم و تا این حد از او جانبداری کردیم»! اخراج کسی با سوابق چهل و چند ساله در کمونیسم که زمانی هفت سال دبیر کل و از معروف‌ترین چهره‌های حزب توده بود، به این سادگی و آسانی که کیانوری می‌گوید نیست. علاوه بر طی مراحل پیچیده، شوروی نیز باید حتماً موافقت می‌کرد. با این همه، می‌رساند که یک اظهار نظر شخصی و انتقاد از حزب چه عواقب دردناکی می‌تواند داشته باشد.

بعد می‌گوید «می‌قصد انتقامجویی نداشتم و چنین برخوردی را ناجوانمردانه می‌دانستم» این ادعا نیز غیر از بعضی از افراد خانواده و تنی چند از حواریون کیانوری برای هیچ کس دیگر که کیانوری را می‌شناسد، راحت قابل قبول نیست. از این گذشته، ثابت می‌کند که جملات «چرا اسکندری را اخراج نکردیم» و «تا این حد از او جانبداری کردیم» افعال بی‌ربطی بیش نیستند و همه چیز البته بعد از اجازه روس‌ها به تصمیم شخصی شخص کیانوری بستگی داشت. این طور که کیانوری ادعا می‌کند، بر اخراج اسکندری تصمیم جمعی - و نه فردی - حاکم بود که چرا «اخراج نکردیم و جانبداری کردیم» اما جمله بعدی او که می‌گوید «ولی من قصد انتقامجویی نداشتم» تفهیم می‌کند که آخرین حرف‌ها را او می‌زده و آخرین تصمیمات، قائم بر اراده او بوده که بنا به محظوراتی نتوانسته عملی کند. و الا کیانوری در عدم گذشت و انتقامجویی سوابق ممتدی دارد. اگر به میل کیانوری تنها بستگی داشت یعنی از جانب روس‌ها مجاز بود، قطعاً بلافاصله پس از انتشار آن مصاحبه، اسکندری را با خفت و خواری از حزب و تهران و مملکت اخراج می‌کرد؛ البته اگر قبلاً او را «خفه» نکرده بود!

باری، کیانوری که برای سومین بار در خاطراتش موضوع این مصاحبه را تجدید مطلع کرده است، پس از ذکر مشکلات ماندن اسکندری در ایران و بی‌فایده‌گی نصایح او به کادرهای عصبانی، می‌نویسد:

من به دیدن او رفتم. وقتی که از در خانه‌اش وارد شدم، ایرج - که روی صندلی نشسته بود - زار زار شروع کرد به گریه و گفت: کیا! من نمی‌دانم چرا این کار غلط را کردم، تو مرا ببخش! من گفتم: رفیق اسکندری! این مسائلی است که گذشته و دیگر کاریش نمی‌شود کرد ولی امیدوارم که در آینده تکرار نشود. شما باید از ایران بروی و... ترجمه کاپیتالی را تمام بکنی.

و این چنین بود که عواطف انسان دوستانه و مهربانی کیانوری جوشید و شکوفا شد! ولی ایکاش اسکندری بعد از آن حرکت تقریباً درست در مصاحبه با تهران مصور، به این کار کاملاً غلط در مصاحبه با مردم تن در نمی‌داد. اسکندری با شناختی که از کیانوری داشت، اگر خود دارای ضعف شخصیتی نمی‌بود، باید این موقعیت را به هر

شکلی بود از او می‌گرفت تا کیانوری اکنون نتواند بنویسد که اسکندری به محض دیدن او «زار زار شروع به گریه کرد» و اگر کیانوری ذره‌ای «جوانمردی» داشت، گریه کردن رفیق چندین ساله‌ای را که در هر حال پیشکوت محسوب می‌شد (به فرض صحت ادعا) هرگز بازگو نمی‌کرد. البته، هیچ اعتمادی هم به قول کیانوری نمی‌باشد و معلوم نیست که اصلاً در آن موقعیت، ملاقاتی صورت گرفته باشد. چون کیانوری خاطراتش را بعد از فوت اسکندری نوشته است.

اسکندری نیز بی‌تقصیر نبود و نقطه ضعف‌هایی از خود بروز داد. اگر در پلنوم شانزدهم معزول نمی‌گشت، هیچ معلوم نبود که همان راه و روش کیانوری را در پیش بگیرد (این موضوع از مفاد نامه‌ای که برای برژنف نوشت آشکار می‌گردد) و در این صورت، آن مصاحبه‌ها با تهران مصور و مردم و جنجال ناشی از آن اتفاق نمی‌افتاد. بعد از این ماجراها، تازه آن نامه حقیقانه را در مهر ۱۳۶۰ به کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی نوشت و از شوروی‌ها تقاضای مداخله در امور تشکیلاتی حزب توده برای تغییر رهبری حزب به سود خود و حذف رفیق را نمود. او حتی ضمن خاطراتش که در آخرین سال‌های حیات خود تقریر می‌کرد، به خاطر بزرگ کردن خود و دفاع از شوروی و حزب توده آن داستان جعلی را ساخت که به منظور آزادی زندانیان سیاسی بعد از شهریور ۱۳۲۰ به اداره بازرگانی شوروی در پامناز تهران رفته بوده است! و غیره و غیره... بنابراین ضمن اینکه اسکندری نیز آنطور که باید قابل دفاع نیست، با کیانوری هم اصلاً و ابداً قابل مقایسه نمی‌باشد. فقط نظر ما نشان دادن واکنش‌های کیانوری به عنوان دایره مدار حزبی است که مدعی آزادیخواهی و دموکراتیسم بود.

در این میان تهران مصور هم «ناجوانمردی» را کامل کرد و بدون توجه به وضع نگران‌کننده‌ای که برای اسکندری پیش آورده بودند و علی‌رغم پیام‌های ملتسمانه او، قسمت دوم مصاحبه را منتشر کرد. تهران مصور نیز دیگ حلیم خود را به هم می‌زد تا مبادا در برابر توده‌ای‌ها و روزنامه مردم کم بیاورد. حال، مصاحبه‌کننده با اسکندری هر کس که می‌خواهد بوده باشد.

۴۷۲- دکتر حسین جودت

مصاحبه کننده مانند بعضی موارد گفتگو که در راستای تمایل نسبت به اظهارات کیانوری حرکت می کند، می پرسد «گفته می شود که جودت در زندگیش وابستگی مستقیم به کا.گ.ب داشته و حرکت های او چه در حزب و چه خارج از حزب بیشتر حرکت های شبه پلیسی بوده است؟» کیانوری با اغتنام از فرصتی که به او داده شده است در صفحه ۵۱۶ جواب می دهد:

واقعیت این است که این آدم از بدترین افراد حزب بود. جودت از روزی که وارد حزب شد جز چسبیدن و تملق گفتن به مقام مسلط و زورمند حزب کاری دیگر نداشت.

پس کارهای «شبه پلیسی» و مأموریت های «مستقیم کا.گ.ب.» را چه وقت انجام می داد؟! از مطایبه گذشته، باید بطور جدی از آقای کیانوری پرسید مگر خود کیانوری و اردشیر و کامبخش و رضا روستا و... غیر از جودت بودند، یا شیوه و رفتاری غیر از این داشتند؟ خود کیانوری این معنا را ابتدا تلویحاً و بعد حتی تصریحاً یادآوری و تأیید می کند. مصاحبه کننده می پرسد «در باره روابط او با کا.گ.ب. چه می دانید؟» کیانوری می گوید:

اطلاع دقیقی ندارم. ولی این احتمال را می توان داد که او [جودت] ارتباطاتی داشته و به شوروی ها گزارش می داده است. این کاملاً طبیعی است. او مسئول سازمان حزب ما در کشورهای سوسیالیستی بود. در هر کشوری برای کنترل مهاجرین خارجی و جلوگیری از نفوذ جاسوسان خارجی، نیروهای امنیتی در میان آنها عواملی را پیدا می کنند. در همه جا چنین است. از این نظر، این رابطه طبیعی است و من نمی توانم آن را محکوم کنم. ولی اینکه چه ارتباطات دیگری داشته، اطلاع ندارم و چون اطلاع ندارم نمی توانم بی انصافی کنم. [تاکیدها از ماست]

بعد از آن تأیید صریح و این اطلاعات دقیق، تازه کیانوری نمی تواند «بی انصافی» کند. البته خود کیانوری می داند که «در همه جا» این طور نیست، فقط در کشورهای

سوسیالیستی، مابین احزاب کمونیست این طور بود. جالب این است که او «وابستگی مستقیم به کا.گ.ب.» و «حرکت‌های شبه پلیسی» جودت را نمی‌تواند محکوم کند و اگر جودت را در این رابطه محکوم کند، در واقع خود را بیشتر لو داده است. زیرا این سؤال باقی ماند که با توجه به اینکه از زمان مسئولیت در شعبه تشکیلات کل، کیانوری مسئول کارهای حزب در اروپای غربی و ایران و «کشورهای سوسیالیستی» بوده است، این وظائف جودت را چه کسی انجام می‌داد؟!

۴۷۳- ناصر بناکننده

گفتیم که ناصر بناکننده (پور پیرار) با نام مستعار «ناریا» طی هفت جزوه به عنوان «خطاب به سومین کنگره حزب توده ایران» این حزب را زیر سئوالات افشاکننده برده است. او این جزوات را در سال‌های ۶۰-۱۳۵۹ منتشر کرد و اسناد پلنوم چهارم وسیع کمیته مرکزی در مسکو (۱۳۳۶) را به بحث و موشکافی‌های دقیق کشیده است. ناریا تا قبل از فروپاشی شوروی، سخت شوروی زده بود و در ابراز وفاداری او به این کشور تا آن زمان هیچ تردیدی نبود. او برای صحت اظهارات ایدئولوژیک خود در لابه‌لای این جزوه‌ها مرتب از لنین نقل قول می‌آورد... ناریا به درستی ایرادهای اصولی نسبت به رهبری حزب توده از قبل از کودتای ۲۸ مرداد، خصوصاً عملکردهای مستبدانه، بی‌رویه و غلط آن در بعد از انقلاب تا سال ۱۳۶۰ وارد می‌کند که کیانوری محال است بتواند تمام آنها را توجیه کند. ما به پاره‌ای اظهارات ناریا قبلاً اشاره کرده‌ایم. اینک فقط یک نمونه از انتقادات اصولی او را منعکس می‌کنیم:

ناریا می‌نویسد اگر به کارنامه رهبران حزب توده در ۳۰ گذشته رجوع کنیم می‌بینیم که برخلاف صراحت اساسنامه حزب، فقط یک کنفرانس، دو پلنوم وسیع (چهارم و هفتم) هیچ کنگره و ۱۳ پلنوم برگزار کرده‌اند. حتی شاه قانون اساسی کشور را آنقدر که رهبران حزب توده قانون اساسی حزبی (سانترالیسم دموکراتیک) را

نقض کرده‌اند، زیر پا نمی‌گذاشت.^۱

از آن پس پور پیرار به بحث و استدلال علیه رهبری حزب توده پرداخت و مقاله تحقیقی - تطبیقی جالبی به نام «روشنفکران و عقب ماندگی از حرکت‌های شتابنده اجتماعی» نوشت که در کیهان هوایی اول فروردین ۱۳۶۹ منتشر شد. او این مقاله را در پاسخ به «گذری بر حاشیه عمر» نوشته مسعود بهنود که پس از درگذشت احسان طبری و تجلیل از او در مجله آدینه انتشار یافت نوشته است. پور پیرار در این جوابیه مروری گذرا بر بعضی آثار طبری دارد و پاره‌ای آنها را که به فاصله یکی دو سال قبل از انقلاب نوشته شده و بعد از انقلاب با تغییراتی تجدید چاپ گردیده‌اند، به قیاسی تطبیقی می‌گذارد که از نظر نگارنده جالب و محققانه است. او در مقایسه این دو چاپ در همین آثار نشان می‌دهد که نگرش طبری به مقوله مذهب تا قبل از انقلاب از ذهنیت مارکسیستی او سرچشمه می‌گیرد. اما در تجدید چاپ این آثار بعد از انقلاب، عباراتی را که با مذهب معارضه داشته‌اند (با وجود هیچ تغییری در ذهنیت خود) وسیله حذف و اضافه و حاشیه تحریف کرده، معنای عبارات عوض نموده، و آنها را قابل پسند رژیم انقلابی ایران و عقیده‌مندان به اسلام گردانیده است. پور پیرار این دوگانگی طبری را مربوط به عوامل مصلحت‌گرایی و تقلب می‌داند. به همین دلیل از دو سو چوب می‌خورد. یکی از طرف آقای بهنود در مقاله «هنوز درگیر چپ و راست» که در کیهان هوایی شماره ۸۹۲، مرداد ۱۳۶۹ منتشر شد، دیگری از سوی شخص ثالثی به نام آقای عبدالله شهبازی مرید متعصب و جزم اندیش مرحوم طبری در مقاله «طبری تبلور اندیشه چپ از پیدایی و اعتلا تا بحران و فروپاشی» ایضا منتشره در کیهان هوایی، مورخ ۱۵ فروردین ۱۳۶۹.^۲ اسم مقاله نیز مبین محتوای آن است.

پور پیرار مقدار کمی در مقاله مذکور و در حد وسیع‌تری ضمن جزوه‌ها هفتگانه خود به افشای ماهیت واقعی آقای کیانوری پرداخته است؛ واقعیت‌هایی که بسیار

۱- ناریا، چهارمین خطاب به سومین کنگره... ۱۳۵۹، ص ۶۵

۲- منبع نگارنده در مورد هر چهار مقاله این کتاب است: مسعود بهنود، حرف دیگر، مجموعه مقالات ۲

ملموس هستند. پس ناچار در کنار سایر مخالفان و مثل همه موارد مشابه، ناصر بناکننده (پورپیرار) نیز باید به انواع ضعف و فساد و دزدی و ارتباط با بیگانگان آلوده گردد. این توضیح ضرور است که امکان دارد بعضی اتهامات وارده بر بناکننده درست باشد. اما صحت فرضی این اتهامات، دلیل بر کذب همه اظهارات بناکننده (ناریا) در جزوات هفتگانه او نمی‌باشد و همچنین مقالة مقایسه تطبیقی او را درباره بعضی رهبران حزب توده نیز نمی‌توان به هیچ وجه نادیده گرفت. به هر حال، منظور نگارنده «ماقال» است نه «من قال»

در برابر پرسش مصاحبه کننده، کیانوری می‌گوید:

ناصر بناکننده که «پورپیرار» امضا می‌کرد، پس از اخراجش از حزب در سال ۱۳۵۸ به علت خوردن پول حزب و کلاهبرداری از شرکایش در انتشارات «نیل» و بالا کشیدن حق التالیف آقای محمود اعتمادزاده (به آذین) با نام مستعار ناریا به انتشار جزوه‌هایی علیه حزب و بدگویی به شخص من که دستور اخراج او را داده بودم پرداخت.^۱

ما از قضایای کلاهبرداری از شرکا و بالا کشیدن حق التالیف دیگران هیچ اطلاعی نداریم و نمی‌توانیم به دقت تعیین کنیم که اول بناکننده احتمالاً کلاهبرداری کرد و بالتبع از حزب اخراج شد و سپس نسبت به کیانوری بدگویی کرد، یا بدو او از کیانوری «بدگویی» کرد و بعد به علت انتقامجویی کیانوری و به دستور شخص او اخراج گردید؟ ولی البته متوجه ظرائف فریبکارانه کیانوری هستیم. او می‌خواهد بگوید چون «من... دستور اخراج او را داده بودم» بناکننده آن بدگویی‌ها را نوشت و لذا این حرف‌ها واکنش انتقامجویانه او بود! ضمناً این سؤال هم باقی است که در یک حزب بزرگ تراز نوین، چگونه همه تصمیمات را دیر اول یک نفره می‌گیرد و دستور اخراج اعضا را صادر می‌کند؟!

از «دروغ‌های شاخدار» کیانوری که تا به حال دیدیم، هیچ بعید نیست که بناکننده

را به سبب حقگویی اخراج کرده باشد؛ یا اساساً این هم دروغ باشد و بناکننده از حزب اخراج هم نشده باشد؟ مهم این است که کیانوری نسبت به بدگویی ناریا درباره خودش در آن جزوه‌ها اعتراف کرده است. همین برای انتقامجویی کیانوری کافی است و بنابراین به بهانه کلاهبرداری، با چاشنی انتقامی شدید عمل می‌کند. دزد و کلاهبردار را می‌توان تحویل پلیس انتظامی داد که آنها هم به مقامات قضائی بسپارید و مجازات خود را ببیند. از حزب هم که کیانوری (یابعد یا قبل از آن حوادث) می‌گوید اخراجش کرده بود. پس بناکننده از نظر حزبی به حد کافی تنبیه شده بود. اما گویا حزب توده تحت نظارت شخصی رهبر کل، به نحو بسیار خشن‌تر و کوبنده‌تری اقدام کرد که با مجازات کلاهبرداری هیچ تناسبی نداشت:

ناصر بناکننده پس از مدتی به علت ارتباط با مامورین سیاسی بلغارستان توسط جمهوری اسلامی دستگیر و به زندان اوین فرستاده شد. او در دادگاه انقلاب ادعا کرده بود که همیشه مخالف حزب توده بوده است [بهترین دلیل انتقامجویی انمی دانم چه مدت محکوم و کی آزاد شد].^۱

اگر کسی به علت ارتباط با مامورین سیاسی خارجی گناهکار باشد، عده‌ای از رهبران حزب توده و مشخصاً آقای کیانوری هزار بار جرمشان سنگین‌تر است. زیرا بنا به اعتراف صریح در این خاطرات، دوروبری‌های او مانند مهدی پرتوی، فرج‌الله میزانی، حبیب‌الله فروغیان و گآگیک آوانسیان و خود او با سرویس اطلاعاتی ارتش شوروی (جی. آر. یو) ارتباطات نظامی و جاسوسی داشتند^۲ و با «مامورین سیاسی» سفارت شوروی نیز هیچ‌گاه ارتباطشان قطع نشد. بناکننده (اگر ارتباطی داشت و گیر افتاد) احتمالاً نه به علت آن اتهام، که تنها به خاطر انتقام شخصی لو رفت و بعد «آزاد شد» و الا حزب توده که رفقای «دوست داشتنی» را متهم نمی‌کند و بخصوص هیچ وقت آنها لو نمی‌دهد.

۱- کیانوری، خاطرات، ص ۵۱۷

۲- همان، ص ۵۴۵

۴۷۴-- پانوشتی بر مطروحه

نگارنده نیز به دلیل نوشتن کتاب *بیراهه*، پاسخ به *کژراهه احسان طبری* و بررسی پاره‌ای واقعیات تاریخی از ابراز فحش‌های آقایان مصون نمانده‌ام؛ منتها در مقاله اولی بارندی و اشارت، و در کلام دومی با صراحت و خشونت، آقای شهبازی میدانسی پیدا کرد تا به بهانه دفاع از طبری، بنده را مغرضانه زیر تلی از ناسزا و تهمت بگیرد. ایشان تمامی مخالفین طبری از قبیل مرا ضدانقلابی، وابسته به سازمان‌های مختلف جاسوسی انگلستان و آمریکا و ساواکی خوانده است. از نظر آقای شهبازی، آنان که کوچکترین انکاری نسبت به شخصیت علمی و ادبی و سیاسی یا فلسفی و یا اجتماعی طبری نشان داده‌اند «سردر آخور اتیجلس سرویس داشته‌اند!!» و چون از این طریق، به دیواره‌های نه‌چندان محکم اعتقادات آقای شهبازی در مورد طبری ترک وارد شده، بنابراین خلیل ملکی و نیروی سومی‌ها و ماهنامه *سوسیالیسم* و مجلات علم زندگی و غیره و انورخامه‌ای و این جانب، همه در خط وابستگی به غرب و محافل امنیتی آن بوده‌ایم! ولی البته واضح و مبرهن است که لابد «سردر آخور» کا.گ.ب. داشتن اصلاً و ابداً عیبی نیست! ایشان حتی رعایت ادب ظاهری را ننموده، علناً و صراحتاً به مخالفان عقیدتی طبری فحش و توهین و تحقیر رواداشته است. این همان کهنه درد استالینیست‌ها می‌باشد که «هرکس با مانیت، نوکر جیره خوار امپریالیسم است» آیا هیچ راه سومی وجود ندارد که حتماً باید این یا آن بود؟ و هیچ کدام غیر از «خود» نبود؟ در این صورت آقای شهبازی شعار نه شرقی نه غربی را که به تبع طبری نسبت به آن عشق می‌ورزد چگونه توجیه می‌کند؟

یک واقعیت دیگر را سریعاً تکرار کنم و بگذرم: وقتی که آقای شهبازی علیه کتاب *بیراهه* این چنین جبهه‌گیری تند و عجولانه‌ای کرده بود، یعنی در سال ۱۳۶۹ که آن مقاله را می‌نوشت، هنوز سه سال دیگر تا انتشار *بیراهه* زمان باقی بود. این کتاب در اواخر تابستان ۱۳۷۲ منتشر گردید. حال چگونه از سه سال قبل ایشان می‌دانستند که چنین کتابی بعداً منتشر خواهد شد و از آن مهمتر *بیراهه* را بخوانند و به دقت نویسنده آن را فحشکاری کنند، برای خود بنده هم مسئله لاینحلی است!

۴۷۵- رفعت محمدزاده

سروان رفعت محمدزاده (مسعود اخگر) یکی از دو افسر نگهبانی بود که در حکومت رزم آرا در سال ۱۳۲۹ در تهیه مقدمات و فرار ۱۰ نفر از سران حزب توده خیلی کمک کرد و خود نیز با آنها رفت و سپس به شوروی گریخت (افسر نگهبان دیگر ستوان حسین قبادی بود) مصاحبه کننده می گوید «گفته می شود» که محمدزاده عضو کا.گ.ب. بود. کیانوری ضمن تعریف از سواد و شعور و صمیمیت او با برافروختگی جواب می دهد:

عضو کا.گ.ب. یعنی چه؟ کا.گ.ب. (کمیته امنیت دولتی اتحاد شوروی) یک سازمان شوروی بود و اعضای آن افسران شاغل در آن بودند. یک خارجی که نمی توانست عضو کا.گ.ب. باشد. اتفاقاً رفعت محمدزاده از افرادی بود که با همکاری با سرویس ها به شدت مخالف بود.^۱

عجیب است! کیانوری که جودت را در همین یکی دو صفحه قبل «وابسته مستقیم به کا.گ.ب.» دانسته بود، حالا در مورد محمدزاده به کلی منکر وابستگی خارجیان به آن سازمان می شود. این است مختصات ماهوی کیانوری که درباره مخالفان و موافقان، در یک مورد و با یک مدرک، دو حکم متضاد بیرون می کشد و بدین وسیله از خود چند چهره متفاوت نشان می دهد.

مسلم است که یک سازمان اطلاعاتی به مجموعه ای از عوامل احتیاج دارد، بطوری که هر سازمان اطلاعاتی بدون «عامل» و «خبرچین» عملاً فاقد کارایی می شود و به احتمال بسیار، علت وجودی خود را از دست می دهد. امثال کیانوری، اردشیر، کامبخش، روستا و جودت و میزانی و پرتوی و محمدزاده و دست کم همگی اعضای شعبه اطلاعات حزب بدون شک و تردید در حکم عامل های کا.گ.ب. بودند. بنابراین حتماً نمی بایست عضو رسمی کا.گ.ب. باشند تا جزء عاملین آن سازمان محسوب گردند. بعلاوه بعضی از این افراد، از خود روس ها روس تر بودند.

۴۷۶- احسان طبری

فرض کنیم شیوه برخورد مصاحبه کننده با کیانوری تا اینجا نسبتاً و تا حدودی بر بی طرفی استوار بوده است و او خواسته به سبک مصاحبه های متعارف، بدون جهت گیری خاص سوال های مختصری را طرح کند و جواب های مفصل بگیرد. او غیر از چند مورد مباحثه نظری و سلیقه ای از جواب آقای کیانوری - هر چه بوده اند - تقریباً گذشته و با او بطور نسبی و به درستی وارد مهاجّه نشده است. اما همین مصاحبه کننده وقتی به مبحث طبری می رسد، واکنش نشان می دهد و از صورت یک مصاحبه گر بی طرف علناً خارج می شود و به شکل یک بازجو یا باز پرس ظاهر می شود و یا بهتر، مصاحبه به مباحثه جدلی تبدیل می گردد. مصاحبه کننده متعصبانه به دفاع از طبری می پردازد و در برابر مذمت کیانوری از ضعف های طبری، گارد بسته و غیر قابل نفوذ می گیرد. اتفاقاً جواب های کیانوری در مورد طبری از کذب بسیار کمتر و منطق بیشتری برخوردار می باشد. ولی مصاحبه کننده از همان ابتدا که می گوید «آیا در مورد طبری بی انصافی نمی کنید» نشان می دهد از میان کلیه رهبران سابق و اخیر حزب توده، تنها نسبت به طبری گرایش بیش از حد، خشک اندیشانه و غیر قابل فهمی دارد. این گونه جبهه گیری های مصاحبه کننده در مقابل کیانوری و طرفداری او از طبری خواننده را به روابط مرید و مرادی طولانی و عمیقی هدایت می کند و نگارنده را به یاد همان «شخص ثالث» می اندازد که همین چند صفحه قبل (مبحث ۴۷۳) از او صحبت شد.

کیانوری از سواد و معلومات و حافظه قوی و زباندانی و اطلاع طبری از ادبیات فارسی و فلسفه غرب و شرق و اسلامی و غیره تمجید و تجلیل می کند و به این جهات نسبت به او احترام قائل می شود. ولی در همین جا (ص ۵۲۵) اضافه می کند «از لحاظ کارکتر شخصی، نظر طبری منوط به این بود که در آخرین ملاقات با چه کسی دیدار داشته» است. مصاحبه کننده عکس العمل نشان می دهد که «آیا در مورد صبری بی انصافی نمی کنید؟... طبری عموماً در مواضع جناح شما بود» اما بعد از آخرین جمله، مصاحبه کننده می فهمد که همین اظهار به مفهوم تأیید حرف کیانوری است و نشان از ضعف کاراکتر طبری دارد. به این جهت بلافاصله می افزاید «هر چند از نوعی میانه روی

و استقلال برخوردار بوده است. از این نظر، موضع گیری های طبری تا حدودی به نوشین شباهت دارد^۱ و این مقایسه ای جانبدارانه است که مصاحبه کننده در مورد هیچ یک دیگر از توده این های طرف بحث در مصاحبه ننموده است. کیانوری نیز مقایسه شخصیت نوشین با طبری را به درستی، غلط می داند و می گوید «بین اخلاق و روش طبری و نوشین یک اختلاف بنیادی وجود داشت. این دو از پایه با هم شباهتی نداشتند. نوشین فردی بود کاملاً مستقل و شجاع و در اظهار نظر خود از هیچ کس خرد نه برده ای نداشت. طبری درست برخلاف او همیشه، تزلزل داشت و می کوشید مناسباتش با همه خوب باشد» این عبارات کیانوری، درست مورد تأیید ما هم می باشد.

مصاحبه کننده که به هیچ نوعی متقاعد نمی شود، به زمین و زمان چنگ می اندازد تا شاید به نفع طبری حرفی یا مأخذی و مدرکی به دست دهد. بنابراین می گوید «اسکندری گفته که طبری از کیانوری [...]»^۲ می ترسید. اگر کیانوری در جلسه ای حضور داشت طبری حاضر نبود حرف بزند»

اولاً مصاحبه کننده جمله اول اسکندری را ناقص نقل کرده، ثانیاً همین نیز دلیل بر تأیید حرف کیانوری و ضعف شخصیت طبری است. اسکندری هرگز نگفته «اگر کیانوری در جلسه ای حضور داشت طبری حاضر نبود حرف بزند» اسکندری بعد از جمله ای که مصاحبه کننده بطور نیمه کاره نقل کرده دقیقاً گفته است «حتی جلوی رادمنش هم چیزی نمی گفت که به او [یعنی کیانوری] بر بخورد»^۳ این ضعف کارا کتر طبری از ابتدای زندگی سیاسی تا حزب توده و در مهاجرت و سپس مراجعت به ایران، در همه جا دیده می شود. حتی خود طبری در کژراهه یک نمونه از آن را ذکر کرده که جای انکار باقی نمی گذارد. این جریان در هنگام عزیمت به محل پلنوم پانزدهم اتفاق می افتد. طبری برای شرکت خود در این پلنوم از کیانوری تقریباً اجازه مانندی می خواهد. ولی کیانوری «بالحنی خشک» به طبری گفته بود «ما در آنجا کار خاصی

۱- همان خاطرات، ص ۵۲۵ تأکید از ماست

۲- دو کلمه را حذف کرده است.

۳- یادمانده ها و یادداشت های پراکنده ایرج اسکندری، ص ۱۷۱

نداریم. لازم نیست بیایی!«^۱ چطور باید یک عضو رهبری، آن هم در شرائطی برتر و با سوابقی بیشتر، از عضوی دیگر اجازه بخواهد و اصولاً ترس داشته باشد؟ چرا دیگران نیز به این ضعف اشاره کرده‌اند و خود طبری هم به وضوح از آن سخن می‌گوید؟ و در این صورت چرا باید مصاحبه‌کننده علی‌رغم تمام واقعیت‌ها طبری را با شخصیت نسبتاً برجسته و با شهامتی در حزب توده، چون عبدالحسین نوشین مقایسه کند و بخواهد برای عزیز بی‌جهتی شخصیت کاذب ایجاد نماید؟ نوشین یکی از با شخصیت‌ترین اعضای هیئت رهبری آن حزب بود.

۴۷۷- تحریف آشکار منابع

به این مکالمه که حاوی حرف‌های استثنائی کیانوری و دفاع ناحق مصاحبه‌کننده است، توجه کنیم:

کیانوری: این فرد [طبری] چقدر باید متزلزل باشد؟!

مصاحبه‌کننده: مواضع طبری در کژراهه تابع تحول فکری او و عدول از مارکسیسم و حزب توده است.

کیانوری: چرا این به قول شما «تحول» طبری پس از دستگیری رخ داد؟ مصاحبه‌کننده: این بحثی است جدا... ولی تحول طبری قطعاً بدون آمادگی و زمینه قبلی نمی‌توانست باشد. دوستانی که او را دیده‌اند این تحول را عمیق و جدی می‌دانند. او حتی در لحظه مرگ در بیمارستان [موسوم به نهران در خیابان کریم‌خان زند - ع.ب] هم روحیات مذهبی جدی بروز داد. خود طبری می‌گفت مسائلی که امروز می‌گویم برایم تازه نیست. من ۱۳-۱۴ سال قبل به بطلان مارکسیسم رسیدم.

کیانوری: بی‌خود می‌گوید.

مصاحبه‌کننده: طبری می‌گفت که من ۱۳-۱۴ سال قبل به این نتایج رسیدم

ولی شرایط خاص زندگی و وابستگی به حزب توده اجازه نمی داد که این تحول به مرحله قطعی برسد و بروز کند. نوشته های فلسفی و تئوریک طبری نیز رگه هایی را نشان می دهد که تأییدی بر این ادعای اوست. اتفاقاً بعدها اسکندری نیز همین را مطرح کرد و گفت که این حرف های طبری تازه نیست و او همان وقت مسائلی را می نوشت که با مارکسیسم انطباق نداشت. مصاحبه کننده برای اثبات ادعای خود درباره تبری از مارکسیسم و گرایش حقیقی او به اسلام آشکارا حرف های اسکندری را تحریف می کند. آنچه از قول اسکندری نقل کرده که گفته «حرف های طبری تازه نیست» در «همین» مورد نیست. اسکندری هیچ گاه نگفت که «حرف های طبری تازه نیست و او همان وقت مسائلی را می نوشت که با مارکسیسم انطباق نداشت» این یک تقلب مسلم در نقل قول از اسکندری است. اسکندری آن قسمت از حرف های طبری را می گفت «تازه نیست» که مربوط به ضعف بدگفتن پشت سر دیگران است نه راجع به مسائل اعتقادی یا برگشت نسبت به مارکسیسم (کیانوری نیز همین ضعف های طبری را به نوعی دیگر تأیید کرده است) ما این بخش از عین گفته های اسکندری را نقل می کنیم تا تفاوت آن با آنچه مصاحبه کننده از قول اسکندری آورده است کاملاً روشن شود:

طبری... از نظر عقیده هم به کلی بی عقیده بود، برای اینکه تمام حرف های دیگران را می رفت به همه می گفت. به همه هم می گفت با تو موافقم. مثلاً یکی می گفت شوروی ها فلان، او هم می گفت آری، راست می گویی شوروی ها این جور و این جور. این حرف هایی که در تلویزیون گفته در حقیقت همان حرف هایی است که همیشه زده، چیز جدیدی نگفته. همان حرف هاست. منتها آن موقع یواشکی می گفت حالا علنی کرده. در عین حال هم می گفت هر چه رفقای شوروی بگویند من با آن موافقم. یک دفعه گفته بود من با اینکه از نظر شیوه زندگی با اسکندری موافقم ولی همیشه به کیانوری رأی داده ام. من گفتم خوب، حالا شما چرا این کار را کرده اید؟ من نمی خواهم به من رأی بدهید ولی اگر با کیانوری موافق نیستند چرا به او